

• شما همزمان می‌گویید: «به من فرمان می‌دهد» و «مرا به مقامی می‌گمارد». آیا این نوعی تناقض نیست؟

چهره به همان نحوی که آدمی به کسی که تحت حاکمیت اوست فرمان می‌دهد، به من فرمان می‌دهد، مثل وقتی که می‌گوییم: «کسی با تو کار دارد».

• ولی آیا دیگری نیز نسبت به من مسؤول نیست؟

شاید، ولی این مسأله / اوست. یکی از مضامین بنیادین تمامیت و عدم‌تناهی که تاکنون درباره‌اش سخن نگفته‌ایم، آن است که رابطه بین‌الاذهانی رابطه‌ای غیرمتقارن است. در این معنا، من در قبال دیگری بدون هرگونه انتظاری برای رابطه متقابل یا دوطرفه مسؤول‌ام، حتی اگر به قیمت جانم تمام شود. ایجاد رابطه متقابل مسأله / اوست. من دقیقاً تا آن حد تابع [یا در انقیاد] دیگری (subject to the Other) هستم که رابطه میان من و دیگری رابطه‌ای متقابل نیست؛ و البته در این معناست که من به صورتی اساسی و ذاتی یک «سوژه» هستم. این من هستم که همه‌چیز را به دوش دارم. شما با آن عبارت مشهور داستایفسکی [در رمان برادران کارامازوف] آشنا باشید: «ما همگی برای همه‌چیز و همه‌کس در قبال همه مقصریم و من بیش از دیگران». این عبارت به معنای اعتراف به این یا آن گناهی که من واقعاً مرتکب شده‌ام یا اعتراف به خطاهایی که ممکن بود مرتکب شوم نیست؛ بلکه مبنای این

سخن آن است که من بار مسئولیتی تام را به دوش دارم که پاسخگوی همه انسان‌های دیگر و همه اعمال آنان، و حتی پاسخگوی مسئولیت‌پذیری آنان است. و «من» همواره یک درجه بیشتر از همه انسان‌های دیگر مسؤول و پاسخگو است.

• این بدان معناست که اگر دیگران به آنچه باید عمل کنند، عمل نکنند، تقصیرش به عهده من است؟

پیش‌تر در جایی دیگر گفته‌ام — و چندان مایل به تذکر این نکته نیستم، زیرا باید با ملاحظاتی دیگر تکمیل شود — که من در قبال ستمی که بر من می‌رود مسؤول‌ام. ولی فقط من! «بستگان نزدیک» من یا «مردم من» همواره از زمره دیگران‌اند و من، برای آنان، طالب عدالت و خواهان استیفای حق هستم.

• شما تا این حد پیش می‌روید!

آری، چون من حتی در قبال مسئولیت‌پذیری دیگری نیز مسؤول‌ام. این‌ها صورت‌بندی با عباراتی افراطی‌اند که نباید از زمینه یا سیاق خود جدا شوند. در شرایط خاص و انضمامی، بسیاری ملاحظات دیگر مطرح می‌شوند و مدخلیت آن‌ها موجب می‌شود تا حتی در مورد من نیز تحقق عدالت طلب گردد. در عمل، قوانین و مقررات برخی پیامدها را منتفی می‌کنند. لیکن عدالت فقط در صورتی واجد معناست که روح بی‌غرضی را حفظ کند، روحی که به فکر مسئولیت آدمی در قبال انسان‌های دیگر جان می‌بخشد. «من»